



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

پنجشنبه ۰۱ اپریل ۲۰۲۱

حمید انوری

"جفای بزرگ" و فراموش ناشدنی

قسمت دوم

در صفحات ۴۰ تا ۴۴ کتاب ز طرز شکنجه ها، انواع شکنجه و مستنطقین آگاه می شویم. از شکنجه گرانی به نام های "باقی سیاه" و "همایون بها" نام برده می شود که در شکنجه جنرال "ملکیار" دست داشته اند. باقی سیاه و همایون بها هر دو در جمله دیگر شکنجه گران پرچمی، در بعد از کودتای سیاه ثور نیز مشغول همین وظیفه ننگین بودند و در اکثر کتاب های هموطنان ما که از شکنجه گاه ها و نیز توقیف گاه های صدارت و ششدرک و زندان پلچرخ و...، زنده و یا نیم جان، بیرون شده اند، در مورد کارروائی های غیر انسانی و شکنجه های وحشیانه آنان تفصیلات بیشمار داده شده است. نمی دانم این وحشی صفتان آدم رو هنوز نفس می کشند یا خیر، اما اکثر اینها با مبتلا شدن به امراض پُر دردی هفته ها جان کنده اند و حسن شرق ها و صمد از هر ها و باقی سیاه ها و همایون بها ها و...، وضع بهتری نخواهند داشت و نبی عظیمی کودتاجی حرفوی نیز با فلاکت تمام در تاجکستان مُرد و به جهنم پیوست.

کاش صمدازهر، قاتل ثابت شده شهید میوندوال، در اخیر عمر پُر مرارت و ننگین خود این شهامت نداشته را باز یابد و قبل از مرگ به این جنایت بزرگ اعتراف کند، اما ما را عجب آید که در بین تمام خلقی ها و پرچمی ها، حتی یک فرد باوجدان و با شهامت وجود داشته باشد.

در صفحات ۵۳ و ۵۴ کتاب می خوانیم: {...یکی دیگر از متهمین و "شاهدان؟" معروف، محمد اکرم پیلوت بود که بعد از محکوم شدن به حبس دوام، در محبس دهمزنگ به محبوسین دیگر از جریان تحقیقات خود چنین حکایت می کرد: "مرا بعد از انواع شکنجه ها، به حیث شاهد بر علیه میوندوال آماده کردند. من هم شهادت دادم که در خانه میوندوال رفته بودیم و در باره کودتا صحبت کرده بودیم. در این وقت میوندوال از من پرسید که "آغا بگوئید خانه من در کجاست؟ چند منزله است؟ لطفاً کمی نشانی خانه را بگوئید." من که خانه را ندیده بودم و معلومات کافی هم برایم داده نشده

بود، بعد از کمی چرت زدن گفتم که خانه شما در کارته پروان موقعیت دارد. میوندوال به مستنطقین گفت که: "این شاهد شما چطور به خانه من آمده که موقعیت آنرا نمی داند؟" {...}

بلی هموطن اوضاع و احوال آن زمان که چند ماهی از کودتای ۲۶ سرطان نمی گذشت، چنین آشفته بازاری بود که هر پرچمی ای متاع خود را به نرخ روز می فروخت و هر جنبه ای را دشمن تلقی می کرد و...، در چنان اوضاع و احوالی و در چنان آشفته بازاری، چگونه می شود دست به کودتا زد؟!

دو نفر پرچمی دیگر، یکی بنام پاچاگل وفادار و دیگری عبدالحمید محتاط، که یکی وفادار نبود و دیگری محتاط، در صفحه ۶۰ کتاب چنین گفته اند: "ما در شب آخر تحقیقات میوندوال به دیدن اش رفته بودیم و میوندوال را با کرتی و پیراهن سفید بسیار چرکین که رنگ آن از چرکی زیاد، سیاه معلوم می شد، دیدیم و بعد از نصف شب، میوندوال خواهش کرد که بسیار خسته و ناتوان شده ام، مرا تا فردا مهلت بدهید و ما به هیأت تحقیق سفارش کردیم که ادامه تحقیق را، روز دیگر دنبال نمایند، اما روز بعد به ما گفته شد که میوندوال خودکشی کرده است."

پس چگونه می شود با کرتی و پیراهن، دست به خودکشی زد، درحالیکه نه از نکتائی خیالی خبری بوده است و نه هم از کمر بند و...، در صورتیکه همه خوب به یاد داریم که جلادان بی آرم و بی وجدان، اعلان کرده بودند که شادروان میوندوال با نکتائی دست به چنین عمل زده است.

و اما غوث الدین فایق گفته و نوشته است که در شب آخر تحقیقات، میوندوال را با پیراهن و تنبان وطنی دیده است، پس می شود چنین نتیجه گرفت که یکی از این شهود، یا دروغ گفته است و یا هم به خلل حافظه دچار بوده است، این درحالیست که جناب محترم "داؤود ملکیار"، فرستادن پیراهن و تنبان وطنی را یک شب قبل از جنایت قتل میوندوال تأیید میکند.

حال اگر پیراهن و تنبان وطنی پاک را روز قبل از آن جنایت بزرگ به زنده یاد میوندوال با دیگر اشیاء مورد ضرورت شان در زندان رسانیده اند، پس چگونه است که در "شب آخر تحقیقات"، به گفته عبدالحمید محتاط و پاچاگل وفادار، یکشنبه "بسیار چرکین" شده و "از چرکی زیاد، سیاه معلوم" می شده است؟!

شاید منظور آنان از "چرکین" و "سیاه"، در حقیقت خونین و سرخ بوده باشد، هرچند جناب "ملکیار" نتیجه گیری میکنند که شاید تاریخ دقیق آن ملاقات از حافظه آنان غلط شده باشد و آن ملاقات متذکره، یکی دو شب قبل از هشتم میزان صورت گرفته باشد، که این خود سوال برانگیز است.

در صفحه ۶۳ لیست اشیاء مورد ضرورت شهید میوندوال نشر شده است که از زندان فرستاده و خواهان اشیاء مورد ضرورت خویش در زندان را درج آن نموده است که در جمله کتاب گاندی نیز وجود دارد، پس اتهام "خودکشی"، قطعاً مرفوع می گردد و رو سیاهی می ماند به ذغال که روی صمدازهر و امثال شان حقا که سیاه تر از ذغال است.

در لیست متذکره که کاپی آن به خط و کتابت خود شهید میوندوال در صفحه ۶۲ کتاب درج گردیده است، ۱۷ قلم مواد و اشیاء مورد ضرورت روانشاد میوندوال تذکر داده شده است و از سرجمع لیست فهمیده می شود که اطاق زندان باید در آن ایام سال (ماه میزان) بی نهایت سرد و غیر قابل تحمل بوده باشد که ایشان بر علاوه کلاه شب پوش و جاکت پشمی و جراب، پوستین نیز درخواست نموده بوده اند.

آیا کسی که قصد خودکشی داشته باشد، یک شب قبل از آن پوستین طلب میکند؟! پاچاگل وفادار در صفحه ۶۵ تذکر میدهد که: "... داوود خان گفت که بالای جسد او کدام حق نداریم، همین ها گفتند که سهواً او را دفن کردیم."، منظور از همین ها عبارت بوده است از حسن شریک، عبدالاله، قدیر نورستانی و ضیا گارد که در سطور قبلی همین پاراگراف درج گردیده است. اینکه چگونه می شود جسد یک شخصیت شناخته شده و مورد احترام مردم را "سهواً" دفن کرد و در حضور رهبر دولت و رهبر کودتا، این جفنگ تهوع آور را تذکر داد و هیچگونه عکس العملی از داوود خان هم نشان داده نشد، خود سخت سوال برانگیز است.

در اخیر همین صفحه ۶۵ از قول پاچا سرباز (سابق قوماندان امنیه ولایت کابل)، چنین آمده است: "داکتر حسن شریک به ما هدایت داد که میت میوندوال را در یک جای مخفی دفن کنید و سنگ قبر او را مثل قبر یک دخترک خورد سال بگذارید تا شناخته نشود و ما مطابق هدایت او اجرات کردیم." در اینجا چند سوال وجود دارد که از نظر این کمترین قابل درنگ اند.

- ۱- آیا حسن شریک با این حکم غیر انسانی خود، شریک قاتل (صمدازهر) نشده است؟
- ۲- سنگ قبر یک دخترک و پسرک خورد سال از هم چه تفاوتی دارد و چرا مشخصاً دخترک؟
- ۳- آیا شکنجه گران، مستنطقین و قاتلان، قربانیان شانرا در مکان های علنی و نه مخفی زیر خاک می کردند؟

۴- آیا بالای مقبره های قربانیان شان سنگ یادگاری هم می گذاشتند؟
و اما آنچه محتاط نوشته است (صفحه ۷۰)، فقط و صرف می تواند یک خوشخدمتی به اربابان روسی او به شمار رود و از هرگونه منطق مبرا است:

" اما قتل میوندوال که مستقیماً به دستور داوود خان، توسط قدیر نورستانی صورت گرفته بود، بیشتر پنهان نماند و شایعه ترور او را به رقبای سیاسی خود یعنی پرچمی ها حواله کردند، تا توانسته باشند که شوروی ها را نیز دخیل سازند." (محتاط)

در حقیقت محتاط، محتاطانه تلاش ورزیده است تا با یک تیر چند نشان زند، یک: دستور مستقیم قتل میوندوال به وسیله داوود خان است که هیچ سندی، نه تحریری و نه تقریری و نه هم هیچ شاهی در مورد وجود ندارد.

دو: دست نداشتن روسها در این جنایت.

سه: تبرئه رفقای پرچمی اش به شمول صمد از هر که هر دو چون آفتاب روشن است و تیر محتاط فقط به سنگ خورده است و ماهیت پست خود را بیشتر برملا ساخته است. در حقیقت او تلاش کرده است که به اصطلاح، الله و بلا را بیندازد به گردن ملا و خود پاک و منزله از معرکه بیرون رود. در صفحه ۷۰ کتاب از قتل شهید میوندوال و چگونگی آن از قول عیسی نورزاد (آمر محبس) می خوانیم که آمر محبس در شب قتل و فردای آن تا حوالی ظهر در خواب ناز بوده است و چندین ساعت بعد از قضیه مطلع می شود و آنهم زمانی است که هیئت وزارت داخله ساعت ها قبل به زندان رسیده اند. اینکه وزارت داخله از آن جنایت چگونه قبل از قوماندان زندان مطلع گردیده است، خود می‌رساند که باید صمد از هر به آنان اطلاع داده باشد که شاد روان میوندوال را من کُشتم، هیئت بررسی تانرا بفرستید.

توریالی بقایی در این میانه عکاس طب عدلی است که از جسد شهید میوندوال در یازده دقیقه بگفته خودش، ۳۶ قطعه عکس گرفته است و تصدیق میکند که هیچ نوع علائم خودکشی در جسد آن زنده یاد وجود نداشته است.

داکتر طب عدالی در آن قضیه، روانشاد "بالمکنداس"، نبوده است و آقای توریالی بقایی در صفحه ۷۵ تذکر میدهد که داکتر "بالمکنداس" اصلاً به زندان نیامده و جسد میوندوال را معاینه نکرده بود، اما نظر به وظیفه اش، راپور را بعداً امضاء نموده بود.

اینکه چرا داکتر بالمکنداس رئیس طب عدلی که یک شخص صادق و سخت کوش و مشهورترین و باتجربه ترین شخصیت در افغانستان و منطقه بود به محل وقوع جنایت حضور نداشته است، می تواند دلایل مختلف داشته باشد که از آن جمله میتوان حدس زد که مقامات مسؤل یا در حقیقت غیرمسؤل، از حضور او در آن محل جرم و جنایت واهمه داشته و از آن جلوگیری نموده باشند و بعداً مجبور ساخته شده باشد که راپور تهیه شده را امضاء کند، یا هم اینکه داکتر بالمکنداس نظر به

صداقتی که یکی از خصوصیات فردی او بوده است، از حضور در آن محل به گونه ای ظفره رفته باشد.

و اما ببینیم که به جای بالمکنداس کدام شخص را به آن محل برده بوده اند تا توسط او بر راپور خودکشی میوندوال مُهر صحه زده باشند و...

این کمترین با مطالعه کتاب ارزشمند و تاریخی- تحقیقی،(جفای بزرگ)، در صدد شدم تا پی برم بجای شادروان بالمکندس، چه کسی را باید به زندان و بالای جسد زنده یاد شهید میوندوال برده باشند تا تسلیم زور گردیده و بر جنایت عظیم یک مشیت پرچمی جنایتکار، شکنجه گر، قاتل و ددصفت مُهر تائید زده و چنان یک جنایت بزرگ، خیانت ملی و جفای بزرگ و فراموش ناشدنی را به زعم خود، پرده پوشی کرده باشند.

یک منبع موثق و صد فیصد مورد اعتماد از قول پسر و داماد زنده یاد داکتر بالمکنداس، برایم از جریان قضیه و واقعیت آن، این چنین نوشته و ارسال داشته اند:

ادامه دارد...